گفت‌وگو با حامد عنقا

فیلمنامه‌نویسی که نمی‌تواند فیلم خشن ببیند

زهرا نجفی | روزنامه‌نگار

عکس: مریم سعیدپور

حامد عنقا، فیلمنامه‌نویسی است که با «قلب یخی» اولین سریال شبکه نمایش خانگی شناخته شد و به شهرت رسید. سریالی که برای اولین بار به سراغ موضوعاتی همچون شیطان‌پرستی و فراماسونری رفته بود. هرچند که حاشیه‌های فراوان آن سریال نگذاشتند درنهایت «قلب یخی» سرنوشت خوبی پیدا کند اما عنقا به راهش ادامه داد. او به تازگی سریال معمایی- پلیسی «انقلاب زیبا» را که قصه آن پیرامون حوادث انقلاب ۵۷ می‌گذرد به کارگردانی بهرنگ توفیقی روی آنتن شبکه یک سیما برده است، در کنار این موضوع تأکید کارگردان سریال و بازیگرانی همچون شقایق فراهانی و علیرضا کمالی‌پور بر این که حضور حامد عنقا به‌عنوان فیلمنامه‌نویس مهم‌ترین نقطه قوتی بود که به خاطرش حضور در «انقلاب زیبا» را پذیرفتند، بهانه‌ای شد تا به سراغ این فیلمنامه‌نویس جوان بروم و با او درباره این سریال صحبت کنم. فیلمنامه‌نویسی که در تمام طول گفت‌وگو با صراحت به تمام سوالاتم پاسخ داد و قبل از شروع این مصاحبه تأکید کرد که هیچ خط قرمزی ندارد. عنقا بخش زیادی از موفقیت «انقلاب زیبا» را مدیون رامین عباسی‌زاده، تهیه‌کننده سریال می‌داند و معتقد است، هیچ‌وقت سفارشی فیلمنامه نمی‌نویسد یا به سراغ موضوعی که به آن علاقه‌مند نیست، نمی‌رود. یکی از ویژگی‌های جالب او این است که تاثیرگذاری آثار هنری که تا به حال دیده یا خوانده همانند نمایشنامه‌ای که در این مصاحبه به آن اشاره شده را کتمان نمی‌کند و ترسی از آن ندارد که بگوید ممکن است تحت‌تأثیر هرکدام از آنها قرار گرفته باشد.

چرا اسم این سریال را «انقلاب زیبا» گذاشتید؟ به نظر شما چقدر نوشتن درباره موضوع «انقلاب اسلامی» با توجه به حساسیت‌هایی که در این زمینه وجود دارد، سخت است؟

در کشور ما، روی هر موضوعی حساسیت وجود دارد. اسم این سریال، «انقلاب زیبا» شد چون یکی از شخصیت‌های اصلی قصه ما یعنی «زیبا» به خاطر اتفاقاتی که در طول سریال برایش می‌افتد، دچار تغییرات درونی می‌شود و به نوعی در شخصیت او انقلابی رخ می‌دهد. از طرفی این اسم دارای ایهامی بود که به موضوع سریال هم ربط داشت، چون ما در این سریال درباره بخش ناگفته‌ای از انقلاب ۵۷ صحبت می‌کنیم.

درباره بخش دوم سوالتان باید بگویم که موضوع تاریخ شفاهی چند سالی است که باب شده، من هم یکی از کسانی هستم که به صورت جدی خاطرات شخصیت‌های مختلف را در دوره‌های قبل و بعد از انقلاب از هر دسته و گروهی مطالعه می‌کنم و کارهای مستندی که در این زمینه ساخته می‌شود را می‌بینم. اما آن چیزی که به من انگیزه داد تا درباره این موضوع بنویسم، جریاناتی است که در خارج از کشور و شاید هم به نوع دیگری در داخل کشور به دنبال محبوب‌سازی و زدایش بعضی از واقعیت‌های تاریخی برای نسل جدید است که آن دوران را تجربه نکرده‌اند. باید در این جا تأکید کنم که نوشتن درباره این موضوع را کسی به من سفارش نداده، این قصه خودم بود که با تهیه‌کننده، رامین عباسی‌زاده آن را مطرح کردیم و در ادامه مورد استقبال مدیر شبکه یک قرار گرفت. هرچند که وقتی وارد نوشتن فیلمنامه شدم، «انقلاب زیبا» از آن چیزی که روز اول فکرش را کرده بودیم، سریال متفاوت‌تری شد.

با این حال شما همیشه روی موضوعات حساسیت‌برانگیزی دست می‌گذارید، مثلا در سریال قبلی‌تان «قلب یخی» به سراغ مقوله شیطان‌پرستی و فراماسونری‌ها رفته بودید. آیا دلیل این که سراغ چنین موضوعاتی می‌روید، این نیست که پارتی دارید؟

نه، پارتی ندارم. علاوه بر این حتی فشار بیشتری روی من نسبت به دیگر نویسنده‌ها وجود دارد. با این حال، من مانند دیگر نویسنده‌ها به سراغ نوشتن موضوعات عادی‌تر نمی‌روم و سال‌هاست که با خودم قرار گذاشتم، کاری که بقیه هم می‌توانند بنویسند را ننویسم. برای همین است که می‌بینید دست روی موضوعاتی می‌گذارم که مدل خودم هستند. چند شب پیش یک تله‌فیلم از تلویزیون پخش شد و یکی از دوستان به سازندگان آن تله‌فیلم گفته بود که تله فیلم‌ات را مدل حامد عنقایی نوشتی. به همین دلیل فکر می‌کنم، مدل من (سبک شخصی) کم‌کم دارد شکل می‌گیرد. در وهله دوم به نظرم موضوع باید ارزش پرداختن داشته باشد، مثلا درمورد «قلب یخی» که به آن اشاره کردید، من در آن سریال به موضوعاتی پرداختم که فکر می‌کردم سی‌وچند سال است که گفته نشده و ما باید درباره آنها حرف بزنیم. اما متاسفانه دولت سابق با حساسیت زیادی که درباره فصل دوم آن سریال نشان داد و بخش زیادی از آن سریال، حدود ۲۰۰ دقیقه، را قلع‌وقمع کرد، باعث شد تا آن تاثیری که مدنظرمان بود، اتفاق نیفتد. هرچند که درنهایت مخاطب حرفی که می‌خواستیم بزنیم را فهمید. نکته بعدی این است که بعد از ۱۷،۱۶ سال کار کردن در این زمینه، دیگر باید مدیرها و تهیه‌کنندگان ما را بشناسند و بفهمند باید به چه کسی اعتماد کنند و درباره چه کسی نگران باشند. آنها با جهان ذهنی من آشنا هستند، می‌دانند که دستورپذیر نیستم ولی در بیشتر مواردی که به آدم‌ها به‌صورت دستوری گفته می‌شود، می‌تواند عقاید من هم در آن نهفته باشد و نکته مهم‌تر این که من اگر به کاری اعتماد نداشته باشم، نمی‌توانم درباره آن بنویسم. با این که یک فیلمنامه‌نویس حرفه‌ای هستم، اما در این زمینه خودم را آماتور حفظ کرده‌ام. یعنی درباره آن موضوعی که از ته دل مشتاقش هستم و دوست دارم فیلمنامه می‌نویسم نه آن موضوعی که لزوما برای کسب درآمد باشد. به‌نظرم وقتی به این شیوه عمل می‌کنی، بخش مالی زندگی‌ات هم خیلی بهتر تأمین می‌شود. من آدم‌هایی که درباره فقر در نویسندگی حرف می‌زنند را نمی‌فهمم، چون چیزی که تاکنون تجربه کرده‌ام، متفاوت بوده و من هرچیزی در زندگی‌ام را از راه نوشتن و انجام کار فرهنگی به‌دست آوردم. من پارتی نداشتم، فقط کارم را درست انجام می‌دهم.

با توجه به صحبت‌های شما، متن «انقلاب زیبا» هیچ تغییری نداشته است؟

ببینید از سریال ما چیزی کم نشده و ممیزی در آن بسیار بسیار کم بوده. از طرف دیگر باید بگویم، مدیران فشار و حساسیت زیادی روی این سریال داشتند، در موارد زیادی اعمال‌نظر شده یا آنها توصیه‌ای داشتند که من هم تلاش کردم تا آن توصیه‌ها را در متن به کار گیرم اما اگر در فرم کلی سریال این تغییرات به چشم نمی‌آید، به دلیل تفاوت من با دیگر نویسنده‌ها در برخورد با این اعمال‌نظرات است. اگر مدیران دستوری می‌دهند که من ناچار هستم اعمالشان کنم، حتی اگر برخلاف میل باطنی‌ام باشد، باز هم تلاش می‌کنم آنها را از فیلتر خودم بگذرانم و آن نظرات را از جنس قصه کنم. برای عده‌ای سوءتفاهم پیش آمده بود که به ما چیزی نگفتند و از اول همه‌چیز توافق شده بود. چون درنهایت همه آن چیزی که ما نوشتیم پخش شد. جالب است که حتی چند روز پیش در مصاحبه یکی از بازیگران سریال می‌خواندم که گفته بود، ما از روز اول همه قصه را می‌دانستیم، اما اصلا این‌طور نبود. درواقع من از قسمت چهارم مسیر قصه را به‌طور کلی عوض کردم و از پایان قصه تا لحظه‌ای که پرینت فیلمنامه به‌دست کارگردان نرسید که در حال تصویربرداری قسمت هفدهم بود، جز من، تهیه‌کننده و مدیر شبکه کسی خبر نداشت. یکی از این تغییرات که هنگام نوشتن فیلمنامه انجام شد، زنده‌ماندن جاوید بود. چون از اول قرار نبود شخصیت جاوید در طول داستان زنده بماند و من از قسمت پنجم یا ششم بود که تصمیم گرفتم، او را زنده نگه دارم. خود من همچنان باید در روند نوشتن یک قصه شگفت‌زده شوم تا بتوانم مخاطبم را هم شگفت‌زده کنم. و الا سریال ما هم همانند دیگر سریال‌ها می‌شد.

در سریال «انقلاب زیبا» شاهد نگرش جدیدی نسبت به شخصیت‌ها هستیم، بیشتر شخصیت‌های اصلی در این سریال چند وجهی هستند مثلا ما می‌بینیم که جابر، ساواکی سابق در مقابل دخترش، زیبا شبیه همه پدرانی است که ما در اطرافمان می‌شناسیم. بیشتر شخصیت‌ها، چه مثبت و چه منفی در طول قصه می‌توانند اشتباه کنند. در صورتی که پیش از این ما در سریال‌های تلویزیونی شاهد بودیم که شخصیت‌ها به دو گروه مثبت و منفی مطلق تقسیم می‌شدند و هرگز ویژگی خوبی در شخصیت‌های منفی نشان داده نمی‌شد. شما از نشان دادن یک ساواکی به این شکل نترسیدید؟

فکر می‌کنم در حال حاضر این ذهنیت‌ها شکسته، همه ما می‌دانیم خونخوارترین و جلادترین آدم‌ها هم بعدهای متفاوتی دارند، حتی اگر به سراغ قصه‌های کهن برویم، مثلا در قصه «هزار و یک شب» پادشاه جوانی وجود داشت که هر شب زنی را در اختیار می‌گرفت و بعد او را می‌کشت، اما زمانی که با شهرزاد روبه‌رو شد و قصه‌های او را شنید، بعد از مدتی عاشق او شد و از ازدواجش با شهرزاد صاحب فرزندی هم شد. ساواکی هم مثل همه ما انسان است، فقط به‌خاطر این که او ساواکی است نمی‌شود ماشین کشتن باشد. شاید همیشه ممیزی‌ها این تصور را در ما ایجاد کرده‌اند که وقتی درباره هر شخصیت منفی حرف می‌زنیم، طوری آن شخصیت را نشان دهیم که انگار درباره آدم کاملا متفاوتی حرف می‌زنیم. ولی من فکر می‌کنم زمانی که تو به‌عنوان نویسنده کارت را درست انجام دهی و شخصیت درست آدم‌ها را در قصه‌ات به مدیر نشان دهی، او هم همین تعقل و درایت را دارد. این موضوعات در خیلی از موارد به مدیر و ممیزی ربطی ندارد، بیشتر اوقات به تصورات ذهنی من نویسنده برمی‌گردد که آن شخصیت را اشتباه طراحی می‌کنم. بله، جابر ساواکی است. حتی در «انقلاب زیبا» ما این تصور را ایجاد کردیم که نه‌تنها او ساواکی است، بلکه ساواکی خیلی خونریزی هم بوده و شاید پدر حامد، نامزد زیبا را هم کشته باشد. اما او هم مانند هر پدری شب که به خانه می‌آید، دختربچه کوچکش را دوست دارد در آغوش بگیرد. اصلا در نتیجه عشق به یک زن است که بچه به وجود می‌آید. اینها وجوه مختلف انسانی است که همه ما آن را داریم. زمانی که من پشت میز می‌نشینم، یک فیلمنامه‌نویس حرفه‌ای هستم اما وقتی با بچه‌ام حرف می‌زنم که یک فیلمنامه‌نویس نیستم. بنابراین این موضوع به مدیران و ممیزی‌ها ربط زیادی ندارد، ما فکر کردیم که مدیران این‌طوری خوش‌شان می‌آید، برای همین به این شکل برایشان نوشته‌ایم و هیچ‌وقت به آنها فرصت ندادیم تا با طرح و نوشته بهتری روبه‌رو شوند. این را در تعریف مدیران نمی‌گویم، چون تا دلت بخواهد مدیر بدون اکارآمد هم داریم. در هر صورت فکر می‌کنم زمانه هم کمی عوض شده.

مجید واشقی یا همان سرگرد بهرامی، در یکی از مصاحبه‌هایش گفته که ما سعی داشتیم پلیس کاریزماتیک را در این سریال نشان دهیم، اما در «انقلاب زیبا» ما چنین پلیسی را نمی‌بینیم. به غیر از سرگرد، بیشتر ماموران پلیس دایم در حال اشتباه هستند و ساواک در خیلی از موارد جلوتر از پلیس است، به نظرتان واقعا پلیس کاریزماتیک را نشان دادید؟

اگر می‌خواستیم که پلیس کاریزماتیک را نشان دهیم که مجید واشقی آن را بازی نمی‌کرد. (خنده) نه، به‌نظرم پلیس‌های قصه ما، پلیس‌های واقعی جامعه هستند. همیشه سعی می‌کنم آدم‌های قصه‌هایم نمونه‌ای از آدم‌های واقعی باشند. برای پلیس واقعی هم بارها پیش می‌آید که دزدی از دستش در برود، قاتل را نتواند پیدا کند و پرونده تا مدت‌ها حل نشده باقی بماند، گاهی هم پیش می‌آید که پرونده‌ای را در عرض یک هفته حل کند. اما بیشتر باید به این نکته مهم توجه کنیم که روزی بزرگی در این مملکت گفت جنگ‌نرم وجود دارد و ما باید مراقبت کنیم. کسانی که این جنگ‌نرم را راه می‌اندازند، آدم‌های به‌شدت باهوش و زرنگی هستند. شما نمی‌توانید بگویید یک افسر آگاهی در یک شب می‌تواند تمام نقشه‌های کسانی که سال‌ها نشسته‌اند، فکر کردند و برنامه ریخته‌اند را حل کند. آن‌وقت مثل فیلم‌ها و سریال‌های دهه ۶۰ ما می‌شد که یک رزمنده ایرانی، به‌تنهایی پادگان عراقی‌ها را قلع و قمع می‌کرد و پیروز برمی‌گشت. اگر واقعا این‌طور بود که جنگ ۸ سال ادامه پیدا نمی‌کرد. نکته مهم بعدی این است که هرچقدر دشمن یا ضد قهرمان شما بزرگ‌تر باشد، قصه شما جذاب‌تر و دیدنی‌تر خواهد شد. اگر قرار باشد یک آدم خنگ باشد و پلیس هم به سرعت از ماجرا سر دربیاورد و او را دستگیر کند، پس ببخشید شما برای چی باید هر شب سریال تماشا کنی؟ من تحت قرارداد نیروی انتظامی نبودم که بخواهم پلیس کاریزماتیک را نشان دهم.

به نکته جالبی اشاره کردید، گاهی پیش آمده که در سریال‌های روز دنیا شاهد بودیم که شخصیت ضدقهرمان دوست‌داشتنی است و پلیس هم همیشه پیروز نیست. اما به نظر می‌رسد در ایران هیچ‌وقت نمی‌توانیم ضد قهرمان را از چنگ پلیس برای همیشه بیرون بیاوریم.

البته در سریال «قلب یخی» ضد قهرمان درنهایت پیروز می‌شد، اگر وزارت ارشاد با سریال آن کار را نمی‌کرد. این مشکل وجود دارد، بیشترش هم ربطی به سانسور ندارد. می‌خواهم تأکید کنم که ممیزی مردم، گروه‌ها و دسته‌های مختلف، منتقدان و همکاران به‌شدت سهمگین‌تر از ممیزی است که دستگاه دولتی یا صداوسیما انجامش می‌دهد. مثلا در همین سریال «انقلاب زیبا» سکانسی داشتم که خیلی حساس بود و اگر خودم مدیر بودم، اجازه پخشش را نمی‌دادم، اما مدیر شبکه موافقت کرد. حالا شما بیا اگر توانستی بازیگر را راضی کن که آن را برایت بازی کند، بازیگری که خیلی هم ادعای روشنفکری‌اش می‌شود. این مشکل شخصیت اجتماعی ما است، والا بسیار پیش آمده در نظام‌های ادبی دنیا ضد قهرمان‌ها الگو هستند، مثلا «مکبث» قهرمان است یا ضد قهرمان؟

به نظر شما با توجه به نظام ساختاری و فرهنگی ما راهکاری برای حل این موضوع وجود دارد؟

نه، در کشور ما هیچ‌وقت راهکاری وجود ندارد، چون همه‌چیز بین انسان با یک انسان دیگر رخ می‌دهد. من در یک زمان درست، در یک مکان درست با یک مدیر بسیار عاقل و فهمیده به اسم مهدی فرجی، به همراه مدیر گروه سریال فهمیده‌ای به‌نام رحمان سیفی آزاد که خودش فیلمنامه‌نویس است و تهیه‌کننده‌ای مثل رامین عباسی‌زاده که تا امروز شبیه‌اش را ندیده بودم، روبه‌رو بودم. در این مملکت هیچ دستورالعمل کاری وجود ندارد، همه‌چیز بین انسان‌هاست. مهدی فرجی به من و رامین عباسی‌زاده اعتماد می‌کند و نتیجه‌اش این می‌شود که ما می‌توانیم در «انقلاب زیبا» تابوها را بشکنیم. اگر به جای فرجی و سیفی آزاد، افراد دیگری بودند، قطعا ما هم مثل بقیه می‌شدیم.

جبار آذین، منتقد سینما و تلویزیون در یک گفت‌وگو اشاره کرده که شما داستان این سریال را با نگاهی به فیلم «مرگ دوشیزه جوان» رومن پولانسکی، که او هم از روی نمایشنامه‌ای به همین نام از آریل دورفمن ساخته، نوشته‌اید. چقدر این موضوع را قبول دارید؟

اول باید بگویم که من فیلم «مرگ و دوشیزه» را ندیدم، اما نمایشنامه آقای دورفمن را با ترجمه حشمت کامرانی خوانده‌ام و این نمایشنامه یکی از محبوب‌ترین نوشته‌های زندگی‌ام است و اصلا کتمان نمی‌کنم که این موضوع ممکن است در پس ذهن من بوده باشد. اما خط و روند قصه «انقلاب زیبا» هیچ ارتباط آگاهانه‌ای به «مرگ و دوشیزه» ندارد، ولی این سریال نتیجه تأثیر آگاهانه یا ناآگاهانه همه فیلم‌ها، سریال‌ها و کتاب‌هایی است که دیدم و خواندم. من این صحبت آقای آذین را به‌عنوان یک تعریف در نظر می‌گیرم و باعث افتخار من است اگر تحت‌تأثیر نوشته دورفمن باشم که یکی از نویسنده‌هایی است که حاضرم تا آخر عمر هر چیزی می‌نویسم، ادای دینی به او باشد.

پیش از سریال «انقلاب زیبا» شما در سریال «قلب یخی» هم داستانی معمایی را حول محور یک قتل نوشته بودید، چقدر پرداختن به این موضوع به رشته تحصیلی شما که حقوق قضایی است، ارتباط دارد؟

بگذارید از این جا شروع کنم، در سریال «انقلاب زیبا» صحنه‌های بسیار خشنی به تصویر کشیده شد. در «قلب یخی» هم یکی از خشن‌ترین سکانس‌های بعد از انقلاب را داشتیم. منظورم آن سکانسی است که حسین یاری شکم زنش را می‌درد و از آن بدتر آن دختربچه کوچک را آنچنان به دیوار می‌کوبد که ما صدای شکستن استخوان‌هایش را می‌شنویم. من به‌شدت از این سکانس‌ها می‌نویسم اما خودم تا به‌حال نتوانسته‌ام چنین سکانسی را ببینم. شاید باورتان نشود اما تا به امروز هیچ فیلم خشنی را نتوانستم تماشا کنم و اگر در فیلم یا سریالی به یک صحنه خشن برسم، صورتم را برمی‌گردانم. در «انقلاب زیبا» هم شما به‌شدت صحنه‌های خشنی می‌بینید، اما من آنها را نگاه نمی‌کنم. به همین دلیل انتخاب این موضوعات هیچ ربطی به حقوق قضایی و رشته تحصیلی‌ام ندارد. شاید آن بخش روانی‌ام که نمی‌تواند دیدن این چیزها را تحمل کند، خودش را با نوشتن این سکانس‌ها به این شکل ارضا می‌کند. من در نوشتن صحنه‌های عاشقانه هم همین مشکل را دارم.

یعنی صحنه‌های عاشقانه را نمی‌توانید ببینید؟

نه، صحنه عاشقانه نمی‌توانم بنویسم. اگر در کارهایم هم دقت کنید، صحنه‌های عاشقانه‌ام همیشه خیلی واقعی نیستند و بیشتر اسطوره‌ای هستند. من نمی‌توانم آن چیزی که در زندگی شخصی‌ام تجربه می‌کنم را بنویسم.

پس هیچ‌وقت به سراغ نوشتن درباره یک موضوع عاشقانه نمی‌روید؟

چرا اتفاقا الان در حال نوشتن هستم.

وقتی خودتان می‌گویید نمی‌توانید، چطور می‌خواهید بنویسید؟

هفته‌ای یک‌بار پیش روانپزشک می‌روم.

جدی؟

بله، جدی! من هفته‌ای یک‌بار پیش دکتر مجتهدزاده، روانشناس و متخصص مغز و اعصاب برای روانکاوی و روان‌درمانی می‌روم، چون الان دارم یک کار عاشقانه می‌نویسم.

حالا تأثیر خوبی هم روی نوشتن شما داشته؟

من که نمی‌توانم نظر بدهم.

پس باید منتظر باشیم تا ببینیم چقدر روی شما تأثیرگذار بوده.

به هر حال اسم این فیلمنامه «نازلی» است و فکر می‌کنم بعد از ۱۷،۱۶ سال فیلمنامه‌نویسی، همه جان و انرژی‌ام را دارم داخل این فیلمنامه می‌ریزم.

یعنی در حال به چالش کشیدن خودتان هستید؟ این فیلمنامه معمایی نخواهد بود؟

نوشتن کارهای معمایی- پلیسی برای من، مثل راه رفتن است اما در فیلمنامه «نازلی» خودم را به یک چالش اساسی کشیدم.

برگردیم به بحث قبلی‌مان، شما در یکی از مصاحبه‌هایتان درباره «قلب یخی» گفته بودید: «بعضی از پرونده‌های خوب مثل پرونده شهلا جاهد را دنبال کردم، حتی در دادگاهش هم حضور داشتم و شاهد محاکمه‌اش بودم. من در رشته حقوق درس خواندم و یادگرفته‌ام که به سهولت درباره آدم‌ها قضاوت نکنم.» حالا می‌گویید معمایی- پلیسی نوشتن‌تان ربطی به رشته تحصیلی‌تان ندارد؟

بالاخره اگر ۴، ۵ سال در دانشکده حقوق درس خواندن آن‌قدر هم تأثیر نداشته باشد که پس من اشتباه کردم رفتم حقوق خواندم. اما باید بدانید که حقوق بیشتر سنت خانوادگی‌ام بوده، نه عشق زندگی‌ام! تحصیلات من بیشتر در حوزه ادبیات، الهیات و معارف بوده است.

پس نگویید اصلا تأثیرگذار نبوده!

بله، اما این موضوع خیلی طبیعی است، ممکن است من در یک تاکسی بنشینم و آن راننده هم روی من تأثیر بگذارد.

سریال «نردبام آسمان» که به دلیل ساعت پخش بد خیلی دیده نشد، هیچ ربطی به «انقلاب زیبا» یا «قلب یخی» نداشت. شما از آن دست نویسنده‌ها نیستید که چیزی دغدغه‌تان باشد که در تمام آثارتان نمایان شود؟

همه این سریال‌ها دغدغه‌ام بوده که در قالب‌های مختلف خودش را نشان داده است.

منظورم این است که حلقه‌ای وجود دارد که بشود با آن، همه آثارتان را به هم وصل کرد؟

شاید بتوانم بگویم در همه این آثار جست‌وجو برای یک معنا وجود دارد. یک انسان سرگشته که به دنبال رسیدن به آرامش است. خود من همان آدم هستم که در به‌در آرامش است و هیچ‌وقت تا به‌حال آن را پیدا نکرده‌ام.

یادداشت

بازخوانی روانشناختی سریال انقلاب زیبا

همه چیز از درون آغاز می‌شود

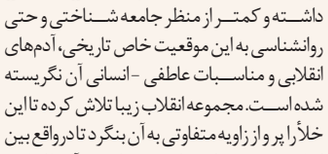

سیدرضا صائمی
منتقد تلویزیون

حتی اگر از دنیای سیاست و بازی‌های آن دل خوشی نداشته باشی یک روزی یک جایی، زلف زندگیت به زلف سیاست گره می‌خورد! و حتی اگر در رقابت سیاسی به بازی گرفته نشوی ممکن است درگیر بازی سیاست شوی! از سیاست گریزی نیست. سایه آن به‌حدی بلند است که از سر هر کسی رد شود. باید کمی از این هم جلوتر رفت. سیاست لزوما به مبارزه مسلحانه و تظاهرات و انتخابات و انقلاب محدود نمی‌شود. گاهی سایه سیاست نه بر سر و صورت که بر دل و سیرت او می‌نشیند و تحولات اجتماعی بیش از آن که تجلی بیرونی پیدا کند به یک تجربه و تغییر درونی منجر شود. سیاست نه فقط حکومت و نظام مدیریتی که گاه ساحت فردی را تحت‌تأثیر خود قرار داده و دچار دگردیسی می‌شود. گاهی یک رخداد سیاسی مثل انقلاب تنها بهانه و فرصتی می‌شود تا آدمی از درون دچار تغییر و دگردیسی شود و درنهایت نگاهش به خود، زندگی و جهان پیرامونش تغییر کند. چه بسا کسانی که در پی تغییر جهان بودند اما درنهایت به تغییر خود بسنده کرده و دریافتن انقلاب درونی نقطه عزیمت و چه بسا نقطه عطف یک رخداد اجتماعی یا انقلاب سیاسی باشد. رویکرد سریال انقلاب زیبای بهرنگ توفیقی به نگارش حامد عنقا با این رویکرد و نگاه به قصه خود نگریسته و بیش از آن که آن را قصه‌ای اجتماعی- سیاسی دانست باید قصه‌ای فردگرایانه در نظر گرفت که بر مبنای مولفه‌های روانشناختی قصد دارد زندگی درونی دختری به نام زیبا (آزاده صمدی) را روایت کند. داستان‌ها و فیلم و سریال‌های مختلفی در ارتباط با انقلاب و حوادث و رخدادهای آن ساخته شده که غالبا سویه سیاسی- معمایی داشته و کمتر از منظر جامعه‌شناختی و حتی روانشناسی به این موقعیت خاص تاریخی، آدم‌های انقلابی و مناسبات عاطفی- انسانی آن نگریسته شده است. مجموعه انقلاب زیبا تلاش کرده تا این خلأ را پر و از زاویه متفاوتی به آن بنگرد تا در واقع بین انقلاب به مفهوم اجتماعی- سیاسی آن با انقلاب به معنای روانشناختی و تحولات درونی و رفتاری انسان‌ها پیوند زده و قصه خود را روایت کند. شاید به همین دلیل است که به نظر می‌رسد این قصه از پیچیدگی بیشتری برخوردار بود و وجوه معمایی آن پررنگ است. به عبارت دیگر می‌توان گفت مجموعه انقلاب زیبا یک داستان پلیسی، اجتماعی- سیاسی و معمایی است که محور آن شخصیت زیبا (آزاده صمدی) است که از رهگذر سیر تحولات شخصیتی او می‌توان به بازخوانی وقایع تاریخی پیرامون او دست زد و ادعا کرد که این مجموعه حرکت از فردیت به جمعیت است و از تحولات فردی به تاریخی.

گاهی یک رخداد سیاسی مثل انقلاب تنها بهانه و فرصتی می‌شود تا آدمی از درون دچار تغییر و دگردیسی شود و درنهایت نگاهش به خود، زندگی و جهان پیرامونش تغییر کند. چه بسا کسانی که در پی تغییر جهان بودند اما درنهایت به تغییر خود بسنده کرده و دریافتن انقلاب درونی نقطه عزیمت و چه بسا نقطه عطف یک رخداد اجتماعی یا انقلاب سیاسی باشد

در تأویل روانشناختی مفهوم انقلاب در این سریال می‌توان به دو ساحت توجه کرد که فرآیند و پروسه انقلاب و تجربه زیسته فردی- اجتماعی آن را به دو شکل پی می‌گیرد. به عبارت بهتر می‌توان برای این قصه دو تأویل نظری قایل شد. یکی این که انقلاب سیاسی به واسطه تغییر و تحولاتی که در ساحت اجتماعی ایجاد می‌کند بر ساحت فردی سنگینی کرده و آن دچار تحرک و پویایی در جهت انطباق خود با واقعیت بیرونی می‌کند و به همین دلیل تحولات درونی یا ذهنی در فرد صورت می‌گیرد و رویکرد دوم این که مفهوم انقلاب و مسائل آن در بستر این قصه ضرورت ثانویه داشته و در اولویت دراماتیک اثر نیست بلکه قرار است سیر تحول درونی شخصیت با ماهیت این مفهوم گره خورده و به درک عینی مخاطب از تجربیات انتزاعی زیبا کمک کند و درنهایت یک رابطه دیالکتیکی بین ساحت فردی و اجتماعی آن برقرار شود. داستان این سریال درباره زیبا و حامد زوجی است که به تازگی عقد کرده‌اند و قرار است به‌زودی با هم ازدواج کنند. این زوج در حال سپری کردن روزهای خوش زندگی هستند اما بازگشت پدر زیبا موجب بروز اتفاقاتی در رابطه این دو نفر می‌شود. این بازگشت پدر مسائلی را ایجاد می‌کند که بسیاری از ارتباط‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. در حقیقت این داستان خط اصلی قصه است. به واسطه اولویت این فردیت و برجستگی خوانش روانشناختی از قصه، سریال انقلاب زیبا از روایت‌های ایده‌آلیستی و سوبژکتویته در بسط درام پرهیز می‌کند. اساسا یکی از مهم‌ترین ضعف‌های سریال‌های انقلابی، فروغلتیدن در گنده‌گویی‌های کلامی و دیالوگ‌پردازی‌های شعاری است که خوشبختانه در این مجموعه به خوبی کنترل شده و هرگونه نگاه ایده‌آلیستی و کنش آرمانگرایانه در موقعیت‌های درام و کنشمندی‌های آن صورت‌بندی شده است. فارغ از صورت تاریخی قصه باید به شخصیت‌پردازی‌ها اشاره کرد که تا حدود زیادی تا این جای کار توانسته در حافظه تصویری مخاطب ثبت شود مثل شخصیت صفر با بازی مجید مظفری یا خود زیبا با بازی آزاده صمدی، همچنین حامد با بازی علیرضا کمالی نژاد و پدر زیبا با نقش‌آفرینی آتیلا پسیانی. وجوه معمایی قصه نیز با رمزگشایی‌های فردی که واجد ویژگی‌های روانشناختی است در قصه و قهرمانش تجلی می‌کند. هویت معمایی قصه تصنعی و ساختگی نیست و ستون و پایه‌های محکمی دارد. وجوه معمایی- تاریخی سریال گاه مخاطب را به یاد مجموعه کارآگاه علوی می‌اندازد که مخاطب را نیز با حدس و گمان‌های مختلف همراه کرده و از این طریق ضمن حفظ سرگرمی، او را به شکل درونی و ذهنی‌تری با قصه درگیر می‌کند. به همین دلیل است که اگر مخاطب با سریال همراه شود به شکل مستمر آن را دنبال کرده و قصه به اصطلاح واجد کشش دراماتیکی است. این موقعیت را تصور کنید که جابر بعد از سال‌ها به کشور برمی‌گردد و به صورت مرموزی به قتل می‌رسد. هیچ‌کس نمی‌داند قاتل کیست و به مخاطب هیچ کد یا نشانه‌ای برای معرفی قاتل ارایه نمی‌شود. از همین قسمت اول هر کسی که در ارتباط با جابر بوده، می‌تواند قاتل او باشد از همسر زیبا که معتقد است پدرش در زندان‌های رژیم پهلوی توسط جابر شکنجه و شهید شده تا خود زیبا که سال‌ها پیش پدرش او و مادرش را رها کرده و رفته است و هرچه داستان جلوتر می‌رود از دلایل قاتل بودن یک شخصیت کاسته می‌شود، اما شخصیت‌های دیگر بیشتر در مظان اتهام قرار می‌گیرند.

سویه روانشناختی سریال انقلاب زیبا را می‌توان در دو ساحت به شکل موازی تاویل کرد. یکی انقلاب درونی زیباست که وجوه فردگرایانه دارد و دوم روانشناسی اجتماعی مفهوم انقلاب و سیاست است و این که از حیث روانشناختی این رخداد مهم جامعه‌شناختی را بازنمایی کند. شاید در نگاه اول به نظر برسد نویسنده با ترکیب و مونتاژ نارهای مختلف قصد داشته بر جذابیت قصه بیفزاید و به همین دلیل به هر ژانری چنگ انداخته تا به این مقصد برسد اما محصول کار واجد هویت یکدست و هارمونی بین ژانری است که درنهایت موجب وصله پینه شدن یا شکل‌گیری یک فیلمنامه الصاقی نمی‌شود و یکپارچگی و انسجام خود را از دست نمی‌دهد بلکه قصه به لایه‌های درهم تنیده و دهلیزواری بدل می‌شود که ذهن مخاطب را با خود درگیر کرده و همراه می‌کند. شاید به همین دلیل اگر مخاطب اتفاقی این مجموعه باشید درک موقعیت‌ها و آدم‌هایش کمی دشوار به نظر برسد و این البته خوب است. سریال‌های تلویزیونی باید به گونه‌ای ساخته شوند که ماجراهای آن چنان در هم تنیده و حلقه‌ای است که اگر یک قسمت را از دست بدهی رشته کلام از دستت خارج می‌شود. انقلاب زیبا واجد تکثر و تعدد خرده‌روایت‌ها و اتفاقات و کاراکترهایی است که هم از یک سوریتم مناسبی به قصه و روایتش می‌دهد و هم مخاطب را از حیث ذهنی درگیر ماجرا می‌کند. تلاشی کنشگرانه تا مخاطب برای درک فیلم دست به کنشمندی ذهنی زده و حتی در خوانش شخصی خود به نوعی این انقلاب زیبایی‌شناختی و انتزاعی را در همذات‌پنداری روانشناسانه تجربه کند. انقلاب زیبا شاید یک تلنگر دراماتیک به انسان معاصر امروز است که می‌تواند از دل رخدادهای سیاره به تجربه رخدادی تازه که همان تحولات درونی و رفتارشناسانه است برسد. انقلاب زیبا روایت بی‌نقضی نیست اما قصه زیبایی را روایت می‌کند که از تاریکی به روشنایی و زیبایی هدایت می‌شود.

عکس: محمد بیدرلو